

تبیین فلسفی انواع انسانی در حکمت صدرایی

نوشته
عبداله دلاویز

دانشیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران

انتشارات هوزان
تهران - ۱۳۹۷

سرشناسه	: صلواتی، عبدالله، ۱۳۵۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: تبیین فلسفی انواع انسانی در حکمت صدرایی / نوشته عبدالله صلواتی.
مشخصات نشر	: تهران: هوزان، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۳۵۱ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-99931-0-1
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق. -- دیدگاه درباره انسان‌شناسی فلسفی
موضوع	: Sadradding shirazi, Mohammad ebn Ebrahim -- Views on philosophical antropology
موضوع	: صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق. -- دیدگاه درباره کثرت‌گرایی
موضوع	: Sadradding Shirazi, Mohammad ebn Ebrahi -- Views on pluralism
موضوع	: انسان‌شناسی فلسفی
موضوع	: Philosophical anthropology
موضوع	: کثرت‌گرا - دیدگاه فیلسوفان اسلامی
موضوع	: Pluralism -- *Views of muslim philosophers
موضوع	: کثرت‌گرایی
موضوع	: Pluralism
رده‌بندی کنگره	: BBR ۱۱۲۳ / الف ص ۸۱ - ۸۲
رده‌بندی دیویی	: ۱۱/۱۸۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۱۷۲۷۳

عنوان: تبیین فلسفی انواع انسانی در حکمت صدرایی

تألیف: عبدالله صلواتی

طراح جلد: سوگل حائری

صفحه‌آرا: فاطمه هدایتی

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۶۰۰۰۰ تومان

ناشر: هوزان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۹۳۱-۰-۱

آدرس الکترونیکی: hoozanpub@gmail.com

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۳	مقدمه
	فصل اول: امکان شناخت انسان و قلمرو فراروی
۳۳	طرح مسأله
۳۳	۱- امکان شناخت انسان
۳۹	۲- دشواری‌های شناخت انسان
۴۸	۳- حدود و ثغور پذیرندگی و فراروی انسان
	فصل دوم: نحوه‌ی حضور انسان در عوالم گوناگون
۶۱	طرح مسأله
۶۱	۱- کینونت‌های متناظر پیشین و پسین
۶۴	۲- گونه‌های کینونت پسین
۶۵	۲-۱- تحقیق و بررسی یک تعارض
۶۹	۲-۲- نقش مرگ در پیدایش کینونت‌های جدید
۷۱	۲-۳- دسته بندی دیگر از مراتب کینونت پسین
۷۵	۳- تبیین کینونت پیشین انسان
۷۶	۳-۱- تبیین کینونت پیشین براساس برخی اصول
۸۲	۳-۲- تبیین کینونت پیشین انسان بر پایه‌ی قاعده‌ی بسیط الحقیقه
	فصل سوم: طرح کثرت نوعی انسان پیش از ملاصدرا
۸۹	طرح مسأله

- ۸۹ ۱- کثرت نوعی انسان نزد ارسطو
- ۹۲ ۲- کثرت نوعی انسان نزد ابن مسکویه
- ۹۳ ۳- وحدت و کثرت نوعی انسان نزد ابن سینا
- ۹۳ ۳-۱- وحدت نوعی انسان نزد ابن سینا
- ۹۶ ۳-۲- شواهدی بر کثرت نوعی نزد ابن سینا
- ۱۰۱ ۴- کثرت نوعی انسان نزد ابن رشد
- ۱۰۱ ۵- کثرت نوعی انسان نزد ابوالبرکات بغدادی
- ۱۰۲ ۶- کثرت نوعی انسان نزد شیخ اشراق
- ۱۰۴ ۷- کثرت نوعی انسان نزد فخر رازی
- ۱۰۶ ۸- کثرت نوعی در مکتب ابن عربی

فصل چهارم: استنباط مدل‌های کثرت نوعی انسان بر پایه

فلسفه صدرای

- ۱۱۱ طرح مسأله
- ۱۱۱ معیار وحدت و کثرت نوعی
- ۱۱۱ ۱-۱- معیار وحدت و کثرت نوعی در نگرش ماهوی
- ۱۱۴ ۱-۲- نقد و بررسی کارآمدی کثرت نوعی انسان در نگرش ماهوی
- ۱۲۰ ۲- مدل‌های وحدت و کثرت نوعی بر پایه مبانی فلسفی
- ۱۲۰ ۲-۱- وحدت نوعی متواطی صرف
- ۱۲۱ ۲-۲- کثرت نوعی ماهوی صرف
- ۱۲۲ ۳-۲- کثرت نوعی وجودی
- ۱۲۲ ۲-۴- وحدت نوعی مشکک به حسب ماهیت
- ۱۲۲ ۲-۵- وحدت نوعی مشکک وجودی صرف
- ۱۲۳ ۲-۶- وحدت نوعی مشکک وجودی و وحدت نوعی تشکیکی ماهوی

- ۱۲۳-۲-۷ وحدت نوعی مشکک وجودی و کثرت نوعی ماهوی
- ۱۲۴-۲-۸ وحدت نوعی مشکک به حسب ایمان و کثرت نوعی به حسب کفر
- ۱۲۴-۲-۹ وحدت نوعی مشکک وجودی پیشین
- ۱۲۵-۲-۱۰ وحدت نوعی مشکک وجودی پسین
- ۱۲۵-۱۱-۱ کثرت نوعی اسمایی
- ۱۲۶-۲-۱ نظریه ملاصدرا در باب وحدت و کثرت نوعی انسان
- ۱۲۶-۱-۳-۱ اسبابهای وحدت و کثرت نوعی از فلسفه ملاصدرا
- ۱۲۶-۱-۳-۱-۱ وحدت نوعی متواطی صرف
- ۱۲۹-۱-۳-۲-۲ کثرت نوعی مادی صرف
- ۱۲۹-۱-۳-۳-۱ کثرت نوعی وجودی
- ۱۳۱-۱-۳-۴-۱ وحدت نوعی مشکک به حسب ماهیت
- ۱۳۴-۱-۳-۵-۱ وحدت نوعی مشکک وجودی صرف
- ۱۳۵-۱-۳-۶-۱ وحدت نوعی مشکک وجودی و وحدت نوعی مشکک ماهوی
- ۱۳۷-۱-۳-۷-۱ وحدت نوعی مشکک وجودی و کثرت نوعی ماهوی
- ۱۴۲-۱-۳-۸-۱ وحدت نوعی مشکک به حسب ایمان و کثرت نوعی به حسب کفر
- ۱۴۳-۱-۳-۹-۱ وحدت نوعی مشکک وجودی پیشین
- ۱۴۷-۱-۳-۹-۱-۱ دشواریهای طرح وحدت نوعی مشکک پیشین و بیان راهکارها
- ۱۵۹-۱-۳-۱۰-۱ وحدت نوعی مشکک وجودی پسین
- ۱۶۳-۱-۳-۱۱-۱ کثرت نوعی اسمائی

۴- دو تأویل فلسفی از آیه امانت و تطبیق آن با برخی از مدل‌های ارائه شده

فصل پنجم: نقد و بررسی ادله وحدت و کثرت نوعی انسان

طرح مسأله

۱- ادا، موافقان و مخالفان وحدت نوعی^۱ انسان

۱-۱- دلایل موافقان وحدت نوعی انسان پیش از ملاصدرا

۱-۲- دلایل مخالفان وحدت نوعی انسان پیش از ملاصدرا

۱-۳- دلایل ملاصدرا در باب کثرت نوعی نزد ملاصدرا

۱-۴- تبیین ملاصدرا در باب کثرت نوعی انسان و بیان سازگاری آن با وحدت نوعی

فصل ششم: تحول تاریخی انسان

طرح مسأله

۱- تحول تاریخی انسان در عرفان

۲- تحول تاریخی انسان نزد ملاصدرا

۱-۲- تصریحات و شواهدی از تحول تاریخی انسان نزد ملاصدرا

۲-۲- نکاتی در باب تحول تاریخی انسان ملاصدرا

۲-۳- ارائه برهان بر تحول تاریخی انسان از دیدگاه ملاصدرا

فصل هفتم: انواع انسانی در اسرار آیات

طرح مسأله

۱- انواع انسانی در اسرار آیات

۲- برترین نوع انسانی: انسان کامل

۲۲۷	۳- نگاه دیگر به انواع انسانی ملاصدرا در اسرار الآیات
	فصل هشتم: قلمرو کثرت نوعی پسین انسان
۲۴۷	طرح مسأله
۲۴۸	۱- وقوع کثرت نوعی پسین انسان در آخرت
۲۴۹	۲- شواهدی بر وقوع کثرت نوعی پسین انسان در دنیا
	فصل نهم: فروعات کثرت نوعی انسان ملاصدرا
۲۶۱	۱- کثرت نوعی و مسأله رب النوع انسانی
۲۶۴	۲- کثرت نوعی و تعریف انسان
۲۶۶	۳- انسان و منش مقام وجودی او با ملک
۲۶۹	۴- تلقی کثرت نوعی و ضرورت راهیابی اصطلاحات جدید در حکمت متعالیه
۲۷۰	۵- تلقی کثرت نوعی و ضرورت راهیابی تفاسیر نوین از اصطلاحات فلسفی و دینی
۲۷۱	۶- کثرت نوعی و تبیین کارآمدتر پاره‌ای آیات و مسائل
۲۷۲	۷- رفع تعارض پاره‌ای از آیات بظاهر متعارض
۲۷۴	۸- کثرت نوعی انسان و تبیین علوم و کشف‌های متافیزیکی
۲۷۷	۹- بازسازی براهین فلسفی برپایه کثرت نوعی انسان
۲۷۸	۱۰- مسأله کثرت نوعی انسان و جامعه
۲۷۹	۱۱- مسأله کثرت نوعی انسان و تنوع معنای زندگی
۲۸۰	۱۲- مسأله کثرت نوعی انسان و تنوع فرهنگی
۲۸۰	۱۳- مسأله کثرت نوعی انسان و افراطی‌گری
	فصل دهم: انسان ملاصدرا و معنای زندگی
۲۸۳	طرح مسأله

- ۲۸۳ طرح تفاوت تفاضلی و تباینی انسان در فلسفه ملاصدرا
- ۲۸۵ ۱-۱- ظهور متفاوت اسمایی خدا
- ۲۸۷ ۱-۲- تجرد سه گانه انسان
- ۲۸۸ ۱-۳- مبانی هستی شناختی و انسان شناسی ملاصدرا
- ۲۸۸ ۱-۳-۱- اصالت وجود
- ۲۹۴ ۱-۳-۲- وحدت تشکیکی وجود
- ۲۹۷ ۱-۳-۳- حرکت جوهری و حرکت وجودی
- ۳۰۲ ۱-۳-۴- حرکت جسمانی نفس و بقای روحانی آن *
- ۳۰۴ ۱-۳-۵- اتحاد عال و بقول
- ۳۰۷ ۲- تأثیر طرح تفاوت تفاضلی و تباینی انسان در تنوع معنای زندگی
- ۳۱۲ ۳- تبیین فلسفی بی معنی زندگی در انسان شناسی ملاصدرا
- ۳۱۴ ۴- نتیجه گیری

فصل یازدهم: انسان ملاصدرا و مسئله فرهنگ

- ۳۱۹ طرح مسئله
- ۳۱۹ ۱- انسان ملاصدرا و مواجهه با کاستی فرهنگ
- ۳۲۳ ۲- انسان ملاصدرا و تنوع فرهنگی
- ۳۲۳ یکم. مدارا به روایت ملاصدرا و مسئله فرهنگ
- ۳۲۴ دوم. انواع انسانی ملاصدرا و تنوع فرهنگی
- ۳۲۶ ۳- انسان ملاصدرا و افراطی گری
- ۳۳۳ منابع فارسی و عربی
- ۳۴۷ منابع لاتین

مقدمه

در مواجهه با متن فلسفی همانند متن ملاصدرا پنج نسبت را می‌توان در نظر گرفت: ۱. نسبت ما با متن؛ ۲. نسبت متن فیلسوف با متون دیگرش؛ ۳. نسبت متن فیلسوف با متون پیش از او؛ ۴. نسبت متن فیلسوف با آینده؛ ۵. نسبت متن فیلسوف با زمان.

نگارنده از میان این پنج نسبت، نسبت ما به متن و تأثیری را که متن بر ذهن و ضمیر ما می‌گذارد به مثابه دال مرکزی متن خوانی می‌داند و مابقی را دال‌های شناور تلقی می‌کند. البته این دال‌های شناوری گسیخته از نسبت ما و متن نیستند و به این نسبت یاری می‌رسانند و در بیراهه رفتن خوانش نقش بازدارنده را ایفا می‌کنند.

در این خوانش، تقریر نهایی و نظر پایانی به دلالت بسته جایگاهی ندارد؛ متن گشوده است به ما و ما هم گشوده هستیم در مواجهه با دلالت‌های بی‌شمار متن.

بر این باورم هر که سراغ متن فلسفی‌ای می‌رود استعاره‌ای از متن دارد و استعاره من از متن فلسفی ملاصدرا، استعاره زندگی است؛ زندگی‌ای پر از ماجرا، پر از سلوک، پر از مهر و تعالی؛ زندگی‌ای رنگ رنگ بسان پاییز و بالنده چون بهار و پرمیوه و عرق ریزان همانند تابستان و دلچسب چون زمستان.

در راستای ترسیم تلقی‌ای که از فلسفه بطور عیام و فلسفه ملاصدرا

بطور خاص و انسان شناسی او دارم به شش نکته در قالب گام‌های شش‌گانه اشاره می‌کنم:

گام نخست

«یا باید به فلسفه روی آوریم یا زندگی را بدرود گوئیم و از اینجا دست ببرندیم، زیرا همهٔ دیگر چیزها اموری بی‌اندازهٔ مهمل و ابلهانه می‌نمایند.» اینها را ارسطو در پاره‌های بجا مانده با نام ترغیب به فلسفه گفته است.

انسان، پیش از سلطهٔ علم مدرن و سلطهٔ تکنولوژی، دو ساحتی بود؛ ساحتی مجرمانه تا سبب قوسین او ادنی امتداد داشت و ساحت تن که جان را گره می‌زد به طبیعت و دنیا اما در دورهٔ جدید، واقعیتی با نام تکنولوژی و علم مدرن، است که دستخوش دگردیسی و به‌نوعی از خود بیگانگی کرده است. علم مدرن و انقلاب تکنیکی آمد تا انسان را سرور طبیعت کند. اما علم مدرن و تکنیک در جای جدید دیگر وسیله نیستند، بلکه هدف و غایت هستند و انسان دانسته یا نادانسته به کمک این دو، از برخی اسارت‌ها بیرون جهید اما این راه را به مقام خدایی رساند تا در همین کرهٔ خاکی، با شعارهای پر زرق و برق و برن رنسانس، ترقی، بهشت را بنا کند. می‌گویند علم مدرن متواضع است و این چارچوب‌های متافیزیکی و غیرمتافیزیکی است که علم را به عنوان تنها نسخهٔ شفابخش همهٔ دردهای بشری و تنها نسخهٔ معتبر معرفی می‌کند و اگر حجیت علم را جویا شوید فراروایتی با نام رفاه و ترقی به عنوان پشتوانهٔ جلوه می‌کند. طیفی بر این باورند که: علم مدرن با چارچوب یاد شده، سعی می‌کند نخست، انسان را به شی جاندار فروکاهد سپس او را وادارد

به مصرف می‌کند، سپس مصرف و دوباره مصرف.

علم مدرن برای حل مسأله و تحلیل و تبیین مسائل، نیازی به ماورای طبیعت و غیب ندارد و اساساً نیازمند به معنای زندگی نیست اما انسان برخلاف دیگر پدیده‌های عالم برای زنده ماندن و ادامه زندگی نیازمند معناست و «معنای زندگی» برای علم مدرن و به تعبیری ساینس، بی‌معناست و فهم معنای زندگی و جستجوگری درباره آن، تفکری بیرون از دایره علم می‌طلبد؛ تفکری همانند تفکر فلسفی. و تفکر فلسفی معنای زندگی را از غیب یا از درون همین دنیا جستجو می‌کند و امروزه که نهیلیسم پنجه در پنجه انسان انداخته و دستان خود را برای فشردن گلوی انسان دراز کرده این فلسفه است که می‌تواند به کمک ما آید و به تعبیر ارسطو، زیستن ما را در این عالم ممکن و معنادار سازد.

بررسی چارچوب‌های علم و ساحت اعتبار آنها، بیرون از قلمرو علم مدرن و بر عهده عقل بویژه عقل فلسفی است. تشخیص حماقت‌ها و نادانی‌های دنیای مدرن و فهم جهت‌گیری‌های نادرست بشر در اقیانوس پرتلاطم دوره جدید نیز بر عهده فلسفه است و این افزون بر ضرورت نیازمندی به فلسفه در ساحت‌های مشترک با دنیای گزافه‌نشدنی است.

اگر همانند فیلسوفان مسلمان بیندیشیم تفکر فلسفی در دنیای ما فهم نسبت میان متغیرات و روابط میان پدیده‌ها، فهم حقایق را آسان‌تر می‌کنند و برای ما ممکن می‌سازد و اگر کانتی بیندیشیم تفکر فلسفی ما را به حاق واقع نمی‌رساند اما برای نوع بشر اجتناب ناپذیر است و ایده‌آل‌های سه گانه خدا، جهان، و نفس دانش‌مان و علم مدرن را سازمان و نظم می‌دهند و برای تحقق امکان علمی با نام فیزیک و طبیعیات، ریاضیات، و حساب ما نیاز به فلسفه و ایده‌های آن داریم و بدون فلسفه، نه علم و نه

گزاره علمی موجه هیچ کدام شکل نمی گیرند.

فهم انسان و اینکه با ابدیت پیوند خورده یا به کنج انقطاع از ازل و ابد خزیده و پی بردن به حالات وجودی آدمی جزو رسالت فلسفه است و همان طوری که در گذشته به این پرسش گری های فلسفی و جستجو های پاسخ های آن نیازمند بودیم اکنون ما هم نیازمندتر به فلسفه است؛ بنابراینکه امروز، از دالان تماشاگری فیلسوفانه به تالار باشکوه بازیگری متذکران راه باز کردیم و انسان بازیگر، پرسشگرتر است تا انسان تماشاگر. پرسش های بنیادین ناظر به هستی انسان و رلها و نیازهای وجودی اش، آنها را زیر فلسفه بصورت سیستمی و موکد می روید.

گام دوم

طیفی فلسفه را یک فن می دانند، یک مهارت. ولی کسی که فلسفه بلد است، لزوماً آدم خوبی نیست، می تواند بد هم باشد. سنایی می گوید:

چو دزدی بسا چراغ آید گزیده را، در سرد کالا
فلسفه یک دانایی برای ما می آورد که می تواند مفید باشد یا نباشد. اما حکمت همواره مفید است. برای حکیم بودن نیازی به غفلت کردن اصطلاحات نیست. اگر علم دیگری داشته باشید و شبیه خدا باشید آن گاه حکیم هستید.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: چه بسا عالمانی که نادانشان آنها را کشته و علمشان با آنهاست ولی هیچ سودی برایشان ندارد.^۱ در غرب

کشور ضرب‌المثلی در السنه رایج است که همسو با بحث ماست: چارپایی بارش اسلحه بود اما گرگ او را خورد.

فلسفه‌ای که ملاصدرا بنیان نهاده ملقب است به حکمت متعالیه و قبل از اینکه نظر و فکر آدمی را تغییر دهد ذات آدمی را تغییر می‌دهد.

اگر اسفار ملاصدرا را بخوانیم و تغییری در ما صورت نگیرد و در برابر شکوه جمالی و جلالی خدا متواضع و خاضع نشویم هنوز وارد قلمرو حکمت نشدیم؛ زیرا حکمت، یعنی خضوع و تواضع نسبت به عالم، یعنی کرنش به حقایق.

در وادی حکمت، اسما و وجود یعنی سعه صدر و تاب‌آوری بالا در مواجهه با خلق خدا و وجود سک سری صفات و کمالات دارد. مثل وحدت، از خصایص اصل وحدت است. کسی که وجود را اصیل می‌بیند نگاه وجودی به عالم پیدا می‌کند و این نگاه، همه رذایل اخلاقی را از او دور می‌کند.

آن اطلاعاتی که در فلسفه ارائه می‌شود همه مقدمات حکمت هستند تا نور دانایی و جلوتر نور دارایی از عالم قدس برآید.

گام سوم

اوایی که با فلسفه آشنا شدم گمان می‌کردم جوهره و حقیقه کاره فلسفه، برهان است؛ با این توضیح که: اگر برهان را از فلسفه حذف کنیم فلسفه‌ای در کار نخواهد بود. فیلسوف به سود ادعاهایش دلیل می‌آورد و سعی می‌کند برهان دیگران را هم به دقت بررسی می‌کند و پرسش‌های مکرر و دقیق درباره مسائل مطرح می‌کند و به امری که در تور برهان در نیامد توجهی نمی‌کند و در یک کلام، برهان سرنوشت همه چیز را در

فلسفه تعیین می‌کند و بیرون از برهان و پشت صحنه آن چیزی نیست. به تعبیری برهان از چیزی فرمان نمی‌گیرد اما همه چیز فلسفه و فرمان فلسفه را در دست دارد.

اما بعدها این پرسش برآید مطرح شد که یک فیلسوف چرا برخی مسائل را مسکوت می‌گذارد و برهانی به سود آن عرضه نمی‌کند؟ و چرا گاهی برای مسائلی فرعی و حاشیه‌ای برآهین متعدد و پی در پی ارائه می‌کند. چرا گاهی تمام توش و توانش را به کار می‌گیرد تا ادعایی را نفی یا اثبات کند اما همواره در نسبت با ادعاهای دیگر چنین حساسیتی را ندارد؟

این پرسش‌ها مکرر می‌شوند و به منطقه و قلمرو متفاوت و کمتر دیده شده از فلسفه رهنمون می‌شوند. قلمرویی که به برهان جهت می‌دهد در این قلمرو، که سنخ روانی متفکران نقش آفرینی می‌کند؛ مؤلفه‌های دیگری چون عالم فیلسوف، طرح فیلسوف و رها کردن او حضور پررنگی دارند که در هر یک از سنخ روانی، طرح، عالم و رها کردن، ایماژ فیلسوف از خودش از عالم و دیگری اهمیت کانونی دارد.

عالم فیلسوف گاهی جزء نانوشته‌ها و نااندیشیده‌هاست. هر فلسفه‌ای برای خود عالمی دارد و فیلسوف در آن عالم اندیشه می‌کند. فلسفه اسلامی بطور عام و فلسفه صدرایی بطور خاص در عالم اسلام رشد کرده و گسترش یافته است، همین‌طور فلسفه افلاطون و ارسطو در عالم یونانی جوانه زده و توسعه پیدا کرده است.

همچنین، مقدم بر دانش فلسفی، فیلسوف طرحی دارد که مجموعه مسائل، اصول و قواعد و گزاره‌های فلسفی خود را بر اساس آن طرح پیش می‌برد، مثلاً طرحی که در یونان برای فیلسوفانی همچون ارسطو و

افلاطون مطرح بود، طرح دانایی بود که انسان می‌تواند زندگی خود را بر مدار و مبنای دانایی بنا کند، بر خلاف فیلسوفان پیش از سقراط و افلاطون که برخی از آنها متفکران سوفسطائی بودند که با تفکر و ادبیاتی که داشتند علی‌القاعده، تعقل و عقلانیت را مبنای زندگی نمی‌دانستند. در عالم اسلام طرح فیلسوفان معمولاً طرح وحیانی است، یعنی دین و فاسفه را در یک راستا می‌دانند و نه متعارض با هم. اوج این طرح را در ملاصدرا می‌بینیم او در تفسیر قرآن در حد دو سطر خیلی کوتاه اشاره می‌کند که فلسفه، تفکر و پژوهش درباره وجود است و اصل وجود را خداوند، یگانه، کتاب آسمانی و فرشتگان شکل می‌دهند، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اصل تفکر فلسفی از نظر ملاصدرا تأمل و پژوهش درباره خداوند، انبیاء کتاب آسمانی و ملائکه الله است. این به نوعی طرح ملاصدرا است، به این اعتبار طرح‌ها معمولاً نانوشته و نااندیشیده هستند که فیلسوف آن را به صورت ضمنی در جایی از فلسفه‌اش طرح می‌کند، یا اگر فلسفه‌اش را خوب واکاوی کنیم پیش فرض‌هایی در آن است که به واسطه آن پیش فرض‌ها می‌توان طرح فیلسوف را استنباط کرد.

وقتی طرح و عالم فیلسوف عوض می‌شود، خود به خود به لحاظ سیستمی یک سری از مسائل جدید در فلسفه راه پیدا می‌کند. برخی از مسائل گذشته از دایره تفکر فلسفی خارج می‌شود. این چیزی است که می‌توان با تحلیل طرح و عالم آن را در فلسفه رصد کرد.

در صدد آن نیستم که بگویم فیلسوف مادام العمر تحت سیطره سنخ روانی‌اش و برخی ایماژها و عالمی که در آن هست قرار دارد، ایماژها و سنخ روانی انعطاف‌پذیر و گشوده هستند حداقل در فیلسوف چنین است

و طرح فطرت ثانی و ثالث در فلسفه صدرایی تأییدی بر گشوده بودن ایماژها و سنخ روانی است.

زمانی که فیلسوف از فطرت نخست به فطرت دوم و در ادامه به فطرت سوم رسید حال و هوای تفکرش و جهت براهینش و ایماژهایش تغییر می‌کند. مسائلی که برایش در فطرت اول یا دوم موضوعیت داشت و بشوره اثبات یا انکارش داشت دیگر، آن مسائل در فطرت سوم برایش حل گشته اهمیت ندارد. یا مسائلی را که در فطرت دوم نمی‌توانست آن را بیابد در فطرت سوم به فهمش نائل می‌شود. به عنوان مثال: در فلسفه صدرایی، فهم مسائلی چون اتحاد عاقل و معقول نیازمند قرار گرفتن بر منزه فطرت سوم است. در این حالت برهان در حاکمیت فطرت شخص است و فروان فطرت می‌رود آنجا که قرار است برود.

به نظر می‌رسد فرایند برهان آوری در فلسفه صدرایی از سوی عالم و طرح دینی او و ایماژهای شکل گرفته در این عالم مدیریت می‌شود؛ ایماژهایی همانند: خدا به مثابه اصل وجود؛ فلسفه به مثابه سفر؛ فلسفه به مثابه تعالی وجودی انسان؛ و همان‌طوری که این ایماژها در فطرت مشخص و عالم خاصی شکل می‌گیرند ایماژها هم می‌توانند خدمات تولد فطرت جدید را فراهم آورند، یعنی رابطه تعاملی میان فطرت و عالم و طرح با ایماژ برقرار است و همین رابطه تعاملی میان ایماژ و برهان برقرار است، یعنی ایماژها هم عهده دار جهت‌دهی و قبل آن شکل‌گیری برهان هستند و هم برهان، می‌تواند ایماژهای قبلی را تغییر دهد یا ایماژهای جدیدی را پدید آورد. و فلسفه بطور عام و فلسفه صدرایی بطور خاص در این تعامل سازنده شکل می‌گیرد و غفلت از این تعامل و

فروکاست این تعامل به برهان صرف یا ایماژ صرف ما در در ارزیابی فلسفه بویژه فلسفه ملاصدرا دچار خطاهای سرنوشت‌ساز می‌کند.

ایماژی که ملاصدرا از انسان دارد؛ انسان به مثابه آیه است؛ اگر این انسان بد باشد مظهر جلال و از وجهی، مظهر اسم المفضل است و اگر خوب باشد مظهر جمال یا مظهر تعادلی جمال و جلال و به یک معنا مظهر اسم الهادی است. در ایماژ ملاصدرا انسان گسیخته از خدا و مظاهر جمالی و جلالی او وجود ندارد. این ایماژ از انسان در تمامی تار و پود تفکر فلسفی ملاصدرا ریشه دوانده است و همه ادله در راستای کثرت نوعی انسان را در اثبات ساحت‌های گوناگون انسان با قطب نمای ایماژ یاد شده خرد را پیدا می‌کنند.

گام چهارم

گره گوار سامسا از خواب آشفته‌ی می‌پرد و خود را حشره می‌بیند. با زحمت بسیار از روی تخت پایین می‌آید و به سختی در را باز می‌کند. با دیدن او همه وحشت‌زده هر یک به سمتی می‌گریزند. با این حال او به این فکر می‌کرد هر روز می‌بایست به علت قرض ساختن خانواده‌اش کار بکند و زندگیشان را بچرخاند....

گره گوار اما با وضعیت جدیدش انس می‌گیرد و احساس راحتی می‌کند. بالا رفتن از دیوار و سقف یکی از تفریحات او می‌شود و ترجیح می‌دهد: ساعت‌ها زیر مبل و دور از روشنایی باشد....

پرده اول: مسخ کافکا، یعنی یک خیال‌پردازی صرف.

پرده دوم: مسخ کافکا، یعنی دور شدن انسان امروز از ارزش‌ها و واقعیت حاکم بر جامعه و فرار از تابعیت آنها. این مسخ شدن همیشه بد

نیست و آنجایی که هنجارهای جامعه از فطرت انسانی و دین فاصله می‌گیرد و از وادی ستم سر در می‌آورد باید از روی اختیار مسخ شدن را برگزید و به نوعی به قیام علیه این هنجارها اقدام کرد.

برده سوم: مسخ کافکا، یعنی دو قطبی شدید میان جهان واقعی و جهان مجازی؛ در دنیای کنونی جهان مجازی بر جهان واقعی سیطره نهاده، یعنی ما ذهنیت مان را فضای مجازی شکل داده و با همین ذهنیت می‌آییم سرانجامی واقعی اما تفاوت شدید این دو ما را دچار زحمت می‌کند. بدن گورا که ذهن انسان بود اما بدنش بدن حشره و این بدن نمی‌توانست به آسته‌ها و اهداف ذهن انسان را محقق کند؛ در اینجا هم جهان مجازی با مثابه‌ی ذهن انسان، پیچیده، پیشرفته و دستخوش نوسانات شدید ریتمال و عددی است اما جهان واقعی به مثابه‌ی بدن انسان، تاحدودی آرام و یکنواخت و آنالوگی و ساده است و این بدن به علت فاصله نجومی با ذهن نمی‌تواند خواسته‌های ذهن را برآورده کند. این یعنی مسخ شدن انسان. ما سرانجامین مسخ شدن ارادی نیست اما می‌توان در سطح وسیع یا محدود مدیریت کرد تا از این حالت گذار مسخ گونه عبور کرد اما ماندن در این تضاد مسخ‌برانگیز را در پی دارد. در این گونه از مسخ، زندگی بسیار دشوار می‌شود و انسان‌ها می‌شوند مصداق اتم «هرگز وجود (حدیث) حاضر غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است» آدمیان در دنیای واقعی هستند و نیستند و تکلیف انسان‌ها نسبت بهم روشن نیست. گویی با اشباح خیالاتی سرو کار دارید در این فضا چگونه می‌شود گفتگو کرد یا با یکدیگر تعاملات سازنده داشت یا همدیگر را فهمید؟! در این فضا واقعیت دنیای واقعی ما، آن جهان واقعی‌ای که برای ما حضور دارد